

تداوم حافظه

بخش دوم ابگذارید با چند مثال از زمان درونی و بیرونی پیش برویم. در داستان «گرچه زیر باران»، بااینکه داستانی مدرنیستی است، با زمانی بیرونی سروکار داریم. ازآنجایی که همینگوی ظاهر کارش را با استفاده از ابزاری رئالیستی سازمان دهی می‌کند، زمان هم در داستانش سازوکاری بیرونی دارد. در همین داستان «گرچه زیر باران»، زمان طبق توالی کائناتی خودش حرکت می‌کند، یعنی از یک وضعیت کلی در ابتدای داستان، که حضور این زن و شوهر آمریکایی را در هتلی در ایتالیا شرح می‌دهد، شروع می‌کند و می‌رسد به لحظه‌ای که زن در اتاقشان می‌گوید که یک گرچه را آن پایین در محوطه دیده که از باران زیر یک نیمکت پناه گرفته است. داستان همین طور یکسره و ساده به جلو حرکت می‌کند تا اینکه متن به پایان می‌رسد. این نمونه‌ای از ترکیب زمان بیرونی در داستان است، وضعیتی کاملاً واقعی باضرباهنگی دقیقاً مطابق با عقربه های ساعت.

در نقطه مقابل، در داستان «یک گل سرخ برای امیلی» از ویلیام فاکنر بزرگ، با زمانی درونی سروکار داریم. ترتیب وقایع داستان به نحوی ترکیب بندی شده است که تداعی‌کننده یادآوری خاطرات و مرور آن‌ها باشد، برای همین است که داستان از مرگ امیلی شروع می‌شود و بعد از آن به سراغ یک واقعه دیگر می‌رود، همان طوره که حافظه ما موضوعی را به موضوع دیگر ستجاق می‌کند و، شاخه به شاخه، از رخدادی به رخداد دیگر و خاطره‌ای تازه می‌رسد. به این ترتیب است که زندگی امیلی را بخش بخش و قطعه قطعه روی هم می‌چیند تا تصویری کامل در ذهن ما شکل بگیرد. چنین ساختاری ریشه در زمان درونی دارد، گواه این قضیه، نبود توالی زمانی در ترتیب وقایع است. چیزی مشابه همین قضیه، در داستان «نقشبندان»-آین شاهکار ادبیات فارسی و جهان-رخ می‌دهد.

اگر فاکنر در «یک گل سرخ برای امیلی» زمان را در واحدهای بزرگ جابه جامی کند، گلشیری برخوردی میکروسکوپی با خاطرات و تداعی آن‌ها دارد. در «نقشبندان»، یک نقاش را داریم که می‌خواهد زنی را روی بوم به تصویر بکشد و مثل همیشه در این کار ناکام می‌ماند، نقاشی کامل نمی‌شود و درست و خوب پیش نمی‌رود. خودش هم نمی‌داند که چرا نمی‌شود. در همین اثنا و حین تقلا برای سرهم کردن خطوط تصویر، ذهن نقاش در خاطرات گذشته و دردناکش سیر می‌کند، از خاطره‌ای به خاطره دیگری می‌رود، هرآن ممکن است کلمه‌ای، تصویری چیزی او را به یاد یک ماجرا بیايندازد. همین باعث می‌شود در دل یک خاطره غوطه بخورد و سراز خاطره‌ای دیگر دربیآورد. «درست مانند «یک گل سرخ برای امیلی»، در «نقشبندان» هم ذره ذره یک تصویر کلی و بزرگ از زندگی شخصیت شکل می‌گیرد، با این تفاوت که در داستان فاکنر پازل قطعات درشت تری دارد و در داستان گلشیری عزیز این قطعه‌ها بسیار ریز و کوچک اند. شاید برای همین باشد که خیلی از مخاطبان در خواندن داستان گلشیری گیج می‌شوند و خط داستان را گم می‌کنند و موقعیت راوی را درست تشخیص نمی‌دهند.

با احترام عمیق و ایستاده به هوشنگ گلشیری عزیز به قلم توانایش، به ذهن داستان سرایش.

نویسنده کتاب «رازهای دوبلین»:

حیفم آمد زندگی پیرمرد کروات را ننویسم

جواد رستم زاده، نویسنده و روزنامه نگار مشهدی، در گفت وگویی که به تازگی با خبرگزاری «ایبنا» داشته است، از جزئیات نگارش دومین اثرش با نام «رازهای دوبلین» سخن گفته. «رازهای دوبلین» به فرازوفرودهای تیم ملی به رهبری میروسلاو بلاژویچ در سال ۲۰۰۱، طی بازی های مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲، می‌پردازد.

رستم زاده درباره ایده نوشتن دومین کتابش می‌گوید: «هنگام نگارش زندگی‌نامه خداداد عزیزی، در بخش های چالش برانگیز تقابل او با بلاژویچ، احساس کردم داستان های ناگفته بسیاری درباره تیم ملی پرستاره ۲۰۰۱ وجود دارد. بازگویی و کشف دلایل آن ناکامی تلخ می‌توانست خواندنی، ضروری و ماندگار باشد.» او اضافه می‌کند: «به نظرم، بلاژویچ بزرگ‌ترین سرمربی خارجی ای است که تاکنون روی نیمکت تیم ملی ایران نشسته است. او، که با تیم ملی کرواسی در جام جهانی ۱۹۹۸ به مقام سوم رسیده بود، هدایت تیم ملی ایران را برای صعود به جام جهانی ۲۰۰۲ پرعهده گرفت.» رستم زاده می‌گوید: «بلاژویچ، پیش از درگذشتش، قول داده بود که داستان حضورش در تیم ملی ایران را در کتابی منتشر کند. راستش، خواستم پیش دستی کنم و پیش از چاپ اثر او، رازهایی را برملا کنم، ضمن اینکه بلاژویچ، از نظر شخصیتی و داستان زندگی، فردی بسیار منحصربه فرد بود. دوستی من با آقای چلنگر، مترجم او، منبع ارزشمندی برای پرداختن به زندگی پیرمرد کروات در ایران بود که حیفم آمد از آن بگذرم.» نویسنده، پیش از این، کتاب زندگی‌نامه خداداد عزیزی را با نام «تو خداداد عزیزی هستی» منتشر کرده بود که به واسطه آن نامزد دریافت جایزه جلال شد. رستم زاده یک کتاب هم در راه دارد که می‌گوید امیدوار است به زودی چاپ شود: «یک مستندنگاری ورزشی درباره بازیکنان

دورگه و آن‌هایی که در خارج از ایران بزرگ شدند، اما تیم ملی ایران را برای بازی انتخاب کردند با عنوان 'دیاپسورا' با همکاری نشر 'گلگشت' در راه است و امیدوارم به نمایشگاه کتاب برسد.»

شماره ۳

شماره ۳
۱۲ اسفند ۱۳۹۳
۱۰ رمضان ۱۴۱۴
شماره ۳۹۵

۱۰

فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

جوان نیک‌دل^{۱۱}گشت وفرمائش کرد^{۱۲}

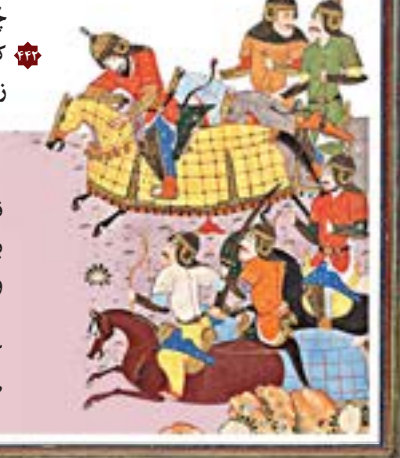
بدو گفت جز تو کسی کدخدای^{۱۳}

چهار باید همی با تو اندر سرای^{۱۴}۱۲

چه باید پدر کش^{۱۵}پسر چون تو بود

یکی پندت از من ببايد شنود

ز تو بشنوم هر چه گویی سخن



۱- نیک‌دل: نرم، خام. ۲- فرمائش کرد: فرمان او را گردن نهاد. ۳- چنان چون: همچنان که. ۴- در قدیم، «خورد» را، تقریباً، هماهنگ با «کرد» تلفظ می‌کرده‌اند. ۵- ز بُن: به هیچ روی. ۶- کدخدای: بزرگ، سرور، رئیس. ۷- سرای: خانه. ۸- ابلیس به ضحاک گفت: «چه لزومی دارد که در کاخ، با وجود تو، کسی جز تو سرور باشد؟!». ۹- کش: مخفف «که‌اش»، که او را. ۱۰- خواجه: کدخدا، بزرگ. ۱۱- همی دیر ماند: به‌درازا می‌کشد. ۱۲- اندر نورد: ببیما، سیری کن. در هم پیچ. ۱۳- روزگار این بزرگ کهن سال به‌درازا می‌کشد (و او بسیار می‌پاید و زندگی می‌کند): تو این را سیری کن (و کوتاه ساز و طومار زندگی او را در هم پیچ).

تأثیرپذیری نظامی گنجوی از فردوسی و جایگاه زبان فارسی نزد اقوام ایرانی در گفت وگو با سجاد آیدنلو، شاهنامه پژوه

در ایران یک ملت، یک هویت و یک فرهنگ وجود داشته است

مجید خاکپور

گفت‌وگو

نظامی گنجوی زاده گنجه بود؛ پسوند نامش و ایبانی که درباره زادگاهش دارد جـای شک و شبهه ای در این باره باقی نمی‌گذارد. علاوه بر این، نظامی گویا پیوندی عاطفی و عمیق هم با گنجه داشته که حتی «هوس سفر» به دیاری دیگر هم نمی‌کرده و «بودن در گنجه را خوش می‌داشته است.» نصرا... امامی مقاله «گنجه، زادگاه نظامی» را این طور آغاز می‌کند: «به نظر می‌رسد نظامی، شاعر بزرگ داستان‌ها و منظومه‌های بزمی، با وجود سرخوشی روحی و درونی خود اهل عزلت و انزوا بوده است و، با همه حرمت و تکریمی که نزد پادشاهان و حاکمان داشت، اهل تردد به دستگاه آنان نبود، از این رو، همه عمرش را در زادگاه خویش، گنجه، گذراند. او چندان اهل سفر هم نبود و تنها سفرها کوتاهی به اطراف داشته است.»

جلال خالقی مطلق نیز در کتاب «نظامی گنجه‌ای» به این موضوع اشاره کرده و نوشته است که نظامی در طول زندگی‌اش از گنجه خارج نشده، جز برای «سفری به سی فرسنگی گنجه که به دیدار طغرل شاه رسیده»، و آن گنجه شهری بوده است پررونق و برکت و آبادان و روادار در دامنه شمال شرقی قفقاز، روزگاری از شهرهای ایران، که حمدا... مستوفی، جغرافی‌دان و مورخ سده‌های هفتم و هشتم، در «نهضة القلوب» می‌داند: آن را در زمره چهار شهر «خوش و مرتفع» ایران

چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا گنجه برگنج در ازان صفاهان در عراق در خراسان مرو و توس در روم باشد اق سرا بااین همه، نظامی به شدت تحت تأثیر فردوسی بوده است. خالقی مطلق، در مقاله‌ای که در مجله پایانی «دانشنامه زبان و ادب فارسی» آمده، به این ارتباط و تأثیر هم پرداخته است. او، پس از برشمرن نمونه‌هایی از تأثیر سبک و نگاه فردوسی در اشعار نظامی و اشارات مستقیمی که نظامی به فردوسی داشته است، می‌نویسد: «به هر روی، هیچ یک از شاعران پس از فردوسی از او بدین اندازه و با این احترام یاد نکرده‌اند که نظامی، و این حقیقت، با توجه به خوی خودستای شاعر، نکته‌ای مهم است.» نظامی گنجوی ستایشگر و درس آموخته فردوسی نبوده است؛ ابایی هم از آشکارا بیان کردن آن نداشت و بسا که از این فاش‌گویی «دل‌شاد» هم بود.

اما گنجه، شهری بود که دست به دست هم می‌شد، و شد، چنان‌که امروز در شمال غربی جمهوری آذربایجان است. زبان رسمی این مملکت امروز آذربایجانی یا ترکی آذری است، اما در زمانه نظامی و پیش از آن چنین نبوده و زبان های متعددی در این منطقه رواج داشته که گویا سرآمد آن‌ها زبان فارسی بوده است. اینکه بزرگ‌ترین شاعر آن دیار و یکی از بزرگ‌ترین شاعران فارسی زبان جز به فارسی شعری نسروده است و به دلیل مقام شاعری‌اش مورد تحسین و تکریم و احترام پادشاهان محلی هم بوده تأییدی است بر جایگاه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در آن ناحیه و آن عصر.

اما، از جایی به بعد، تلاش‌هایی صورت گرفت که نظامی را، نه شاعری ایرانی و پارسی‌گو، که «شاعر بزرگ ملی آذربایجان» جا بزنند. جرج بروتنین، استاد تاریخ، در یادداشتی کوتاه که در کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» آمده، براساس این کتاب، به نقش نظام‌های سیاسی در این هویت‌سازی اشاره کرده و آن را جزو تلاش‌های اتحاد جماهیر شوروی از دهه ۱۹۳۰ دانسته است؛ «این تلاش‌ها، مخصوصاً، در جهت حذف میراث فرهنگی ایران در بین مسلمانان شیعه جنوب قفقاز و اعطای هویتی ملی به جمهوری سوسیالیستی آذربایجان صورت گرفته است. مسکو، برای تحقق این امر و چشم‌داشتن بر آذربایجان تاریخی (واقع در شمال غربی ایران)، تاریخ‌نگاران و نویسندگان متبوع خود



گوهر شاهوار ۸۹



در آذربایجان» را نیز در پاسخ به همین مسئله و دغدغه نوشته است.

به مناسبت روز بزرگداشت نظامی گنجوی، با سجاد آیدنلو گفت وگویی کوتاه و پیامکی کردیم که در آن به تأثیرپذیری نظامی و شاعران آذربایجان و ترک زبان از «شاهنامه» و فردوسی و پارسی‌سرایی آنان، و جو و اوضاع امروز در تقابل زبانی به منظور هویت‌سازی و بحث‌های آموزش زبان مادری پرداخته ایم. او زبان فارسی را انتخاب آگاهانه ملت ایران در طول تاریخ می‌داند که آن را بی‌هیچ اجباری به عنوان زبان ملی کشور برگزیده‌اند.

● اینکه شعرای آذربایجان که تا سده پنجم حتی در فارسی‌گویی مشکل داشته‌اند (نمونه قطران تبریزی را در ذهن داریم که «مشکل خویش» بر ناصر خسرو برد)، شاهنامه‌گرو شاهنامه‌دوست بوده‌اند، از چه رو بوده است؟ مظاهر و پیامدهای این گرایش چه بوده است؟ به ویژه نظامی، جز از شیوه بیان فردوسی، از اندیشه‌های او هم متأثر بوده است؟ اگر بوده، چه تأثیریاتی پذیرفته است؟ درباره شاهنامه‌گرایی شاعران آذربایجان در کتاب «آذربایجان و شاهنامه» مفصل توضیح داده‌ام. اما اینکه شاعران آذربایجان با فارسی‌گویی مشکل داشته‌اند، درست نیست. زیرا دیوان ۱۰هزاربیتی قطران تبریزی از قرن پنجم نشان می‌دهد که فارسی دری ادبی در آذربایجان میان ادیبان رایج بوده و شعر و سخن و زبان قطران با زبان ادبی سخنوران خراسان تفاوتی نداشته است. منظور ناصر خسرو در «سفرنامه» اشکالات قطران در فارسی‌خراسانی و بعضی لغات متداول خراسان است؛ چنان‌که دیوان‌هایی هم که قطران مشکلات آن‌ها را از ناصر خسرو می‌پرسد، از آن شاعران خراسانی است و در پاسخ به این نیاز ادیبان آذربایجان اسدی توسی کتاب «لغت فرس» را تألیف می‌کند که غالباً شامل واژه‌های متداول در متون شرق ایران و ناآشنا برای ادیبان آذربایجان است.

● در جوترک‌زبان آن منطقه چطور شاعری مانند نظامی برآمده که بسیار تحت تأثیر فردوسی است و به او ارادت دارد و به فارسی‌شعری سراپد و نه به ترکی؟ چه ریشه‌ها و زمینه‌ها و انگیزه‌هایی سبب این ماجرا بوده است؟

زبان رایج در گنجه در دوره نظامی ترکی نبوده و نظامی، چون شاعر ایرانی و پرورده محیط و فرهنگ ایرانی است، همچون ادیبان پیش و پس از خود با زبان ملی ایران، یعنی فارسی، آشنا بوده و به همین زبان هم شعر می‌سروده است. نظامی به ترکی شعر نسروده و آشنایی او با این زبان احتمالاً در حد کلماتی بوده که در آثار خویش به‌کار برده است.

● آیا اکنون هم این طور است؟ این جنجال‌هایی که امروز بر سر آموزش به زبان مادری می‌شود و برخی زبان فارسی را زبان سلطه‌گری می‌دانند، از کجا ریشه می‌گیرد و نظر شما درباره این موضوع چیست؟

زبان فارسی به صورت طبیعی و با انتخاب آگاهانه ملت ایران در طول تاریخ به زبان ملی این کشور تبدیل شده و هیچ سلطه و اجباری در کار نبوده است. زبان‌های مادری و محلی هم در طول تاریخ در کنار زبان فارسی بوده‌اند و هیچ تقابل و تباینی نداشته‌اند. مثلاً سعدی و حافظ زبان مادری‌شان گویش شیرازی بوده که امروز منسوخ شده است، اما بهترین اشعار فارسی را آفریده‌اند، زبان قطران در آذربایجان آذری یا فهلوی بوده. اما ۱۰هزار بیت شعر فارسی گفته است؛ درصفهان و جاهای دیگر نیز همین طور، کسانی که به این سنت تاریخی توجه ندارند و می‌خواهند زبان ملی فارسی را با زبان‌های محلی، بدون توجه به جایگاه تاریخی هریک، در تقابل قرار بدهند، با بی‌اطلاع و بی‌مطالعه هستند یا به عمد و غرض ورزانه خود را به ناآگاهی زده‌اند، وگرنه ایرانی بودن و داشتن زبان ملی فارسی و سخن گفتن به زبان‌های مختلف محلی هیچ منافاتی ندارد. مشکل و ایراد علمی آنجاست که زبان مبنای هویت‌سازی قرار بگیرد و از هویت‌ها و ملت‌های مجعول فارس و ترک و کرد و بلوچ در ایران سخن گفته شود. در ایران یک ملت، یک هویت و یک فرهنگ وجود داشته است و دارد به نام «هویت ایرانی»، نه فارس و ترک و غیره، و نه اپاتی اینکه آموزش علمی و اصولی زبان‌ها و ادبیات‌های محلی مثل کردی و ترکی آذربایجانی کاملاً درست و مقبول است. اما آموزش به زبان‌های محلی و غیر از فارسی کاملاً غیرعلمی، نادرست و ناپذیرفته است.



بزرگ‌تر هفت‌پیکر نظامی (۱۰هزاربیتی شعر)

سجاد آیدنلو، استاد زبان و ادبیات فارسی و شاهنامه‌شناس زاده ارومیه که خود آذری زبان است، بی‌لکنت و با قدرت این موضوع را رد می‌کند، او، در سخنرانی‌ای که گویا در سال ۱۳۹۶ و در شهر تبریز داشته، به ارتباط «شاهنامه» و آذربایجان - آذربایجان در «شاهنامه» و «شاهنامه» در آذربایجان - می‌پردازد و در ابتدای سخنش می‌گوید: «آذربایجان یکی از مقدس‌ترین، محترم‌ترین و مهم‌ترین مکان‌های جغرافیایی حماسه ملی ایران است.» و سپس شاهد‌هایی برای این ادعا می‌آورد که یکی از آن‌ها بیتی مهم اثر هویت‌ساز فردوسی است: «بیت بسیار مهمی در 'شاهنامه' هست که، اگر همین بیت را مستند بحث آذربایجان در 'شاهنامه' قرار بدهیم، برای کسانی که بخوانده شبهاتی را در این حوزه مطرح می‌کنند پاسخ مستدل و مستحکمی است. آن بیت این است که رستم فرخ‌زاد در نامه به برادرش، نوشته است:

این ستایش محض است. کسانی که مدعی هستند 'شاهنامه' در ستیز با آذربایجان یا ساکنان آذربایجان است فقط این بیت را برای بنده تحلیل بکنند که تو هین است یا تکریم.»

او، در ادامه، به جنبه‌ای دیگر و نقطه مقابل این ارتباط، یعنی خدمات آذربایجانی‌ها به «شاهنامه»، و شاهنامه‌شناسی و ارادت بزرگانی از آنان، همچون استادان منوچهر مرتضوی، عباس زریاب خویی، محمدامین ریاحی، بهمن سرکاراتی، جعفر شعار، حسن انوری و زاله آموزگار به فردوسی و حماسه ملی او، اشاره می‌کند، «آذربایجانی‌ها، در طول هزار سال بعد از نظم 'شاهنامه'، همیشه به این کتاب به دیده بزرگی و احترام نگریسته‌اند و، برخلاف هیا‌هو‌های بسیاری که عده‌ای برای هیچ به راه انداخته‌اند، 'شاهنامه' همیشه در آذربایجان محترم بوده است.» او کتاب «آذربایجان و 'شاهنامه'» با زیرعنوان «تحقیقی درباره جایگاه آذربایجان، ترکان و زبان ترکی در 'شاهنامه' و پایگاه هزارساله 'شاهنامه'

را واداشت تا کل منطقه جنوب شرقی قفقاز را به عنوان 'آذربایجان' لحاظ کنند، آذربایجانی که قرن‌ها پیش از استقرار جمهوری آذربایجان قرن بیستمی وجود داشته است.» آن تلاش‌ها، ازسویی، و سستی‌ها و بی‌فکری‌های داخلی و بهاندادن به هویت و فرهنگ ایرانی، ازسوی دیگر، سبب شده است پژواک‌هایی از آن تفکر واگرایانه در داخل مرزهای کشور هم بیپیچد، که این روزها، در سطوح مختلف، از موضوعات جدی و مهم در ایران است. یکی از این بحث‌ها آموزش به زبان مادری / آموزش زبان مادری است. موضوع از جایی حساسیت‌زا می‌شود که برخی با این دست‌آویز قصد قوم‌سازی و ملت‌سازی می‌کنند. این عده، برای زمینه‌سازی، ابتدا شروع به تخریب داشته‌های هویتی و ملی و فرهنگی و زبانی می‌کنند - و - به عنوان نمونه - فردوسی را ترک ستیز یا ششوو نیست و میهن پرستی افراطی معرفی می‌کنند.

